

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المجتهدین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض شد راجع به قاعده ید فرعی را آقایان مطرح کردند که بنایمان بود در فروع وارد نشویم، آن قاعده تجاوز هم همین طور، آن هم فروعی دارد نمی دانستیم در فروعش وارد بشویم یا نشویم، از اصول عقب می افتیم چون قواعد مربوط به اصول هم نیست، علی ای حال فرعی که مطرح بود اگر در مورد قاعده ید، سابقا ملک کسی بود ید دیگر در آن جا فائده ای ندارد، البته این مطلب را بعد ایشان مرحوم نائینی یک مطلبی دارد که این مطلب عرفی هم هست، ایشان می گوید: وعلی ذلک یتنی قبول السجلات وأوراق الإجارة، اگر ورقه ای بیاورند که من این خانه را به فلانی اجاره دادم و فعلا آن شخص توش هست به ید او مراجعه نمی کنم، آن ورقه اجاره مقدم است. راست است این مطلب ایشان موید مطلب هم هست که عرفی و عقلایی است، البته مرحوم آقازیا هم می گوید که نکته این نیست که، شما می گویید نکته همان است که دلیل اعتباریت شاملش نمی شود.

من توضیحاتش را عرض کردم در جایی که استصحاب باشد قبلا، بلکه اگر ید عنوان داشت مثل عنوان عدوانی یا عنوان امانی لکن الان دست خود این است مثلا تا یک هفته قبل عدوانی بود الان تصرفات می کند آیا استصحاب عدوانیت یا امانیت یا عدم ملک به هر حال جاری می شود که جلوی قاعده ید را بگیرد؟ مرحوم نائینی می فرمود بله استصحاب جاری می شود با این که این استصحاب به اصطلاح اصل عملی است بر قاعده ید که اماره است مقدم است. نائینی توجیه، یعنی اینی که به نائینی نسبت داده شده و إلا عبارت نائینی هم اجمال داشت، خلاصه نظر ایشان این است که قاعده ید در جایی جاری می شود که عنوان نداشته باشد، اگر عنوان داشته باشد قاعده ید جاری نمی شود، این جا عنوانش عنوان امانی است یا عنوان عدوانی است لذا قاعده ید جاری نمی شود. نظر مرحوم آقازیا این است که به خاطر همان استصحاب، استصحاب عدوانیت و استصحاب امانیت، نظر مرحوم آقازیا این است که اصولا قاعده ید جاری نمی شود، حالا می خواهد استصحاب باشد یا نه، اصولا قاعده ید در جایی که معلوم الحدوث باشد که حدوثیت مشخص

باشد قاعده ید جاری نمی شود، عرض کردیم ایشان نکته خاصی را در عبارت نیاورده، اما مرحوم آقای بجنوردی شاگرد ایشان نقل می کرد به خاطر فهم عرفی و سیره عقلا، سیره ای که از فهم عرفی هست این است که اگر در جایی ید معلوم الحدوث باشد دیگر قاعده ید جاری نمی شود، مرحوم نائینی هم این مثال عرفی را مثال می زند که اگر کسی در خانه ای تصرف می کند می گوید مالک است، شخص دیگری می آید یک ورقه اجاره نامه می آورد که مثلا من شش ماه قبل این خانه را به شما اجاره دادم، می گوید در محاکم و در عرف حکم به همان اجاره می کنند نه به ید این شخص، می گوید خیلی خب من آن وقت از این اجاره کردم بعد خریدم مثلا، مالک شدم، ادعای ملک او قبول نمی شود. مرحوم آقاضیا این جا حاشیه زده که مثل همان نکته است که این جا چون ید معلوم الحدوث است قاعده ید شامل نمی شود، این خلاصه نظر این دو بزرگوار و عرض کردیم که مطلبی را که این دو بزرگوار اجمالا فرمودند درست است اما چرا مرحوم نائینی، مرحوم نائینی را که عرض کردم آن عنوان که عبارت ایشان احتمالا با آقاضیا یکی باشد اما چرا؟ مرحوم آقاضیا می فرمایند عرف این طور می بیند، حالا بنا به این نقل که معلوم الحدوث نیست، من عرض کردم کرارا و مرارا آن چه که در مباحث علمی خودش اهمیت دارد غیر از تحلیل خود مسئله آشنا شدن با افکاری که در صحنه علمی مطرح شده و افراد خیلی موثر است، این مطلب که عرفی است درست است، حق با آقاضیا است و عرفی هم هست، نائینی هم احتمالا مرادش این است اما نکته این است که ربطی به استصحاب ندارد در دیدگاه این ها هم درست است چون استصحاب را عقلائی نگرفتند، تعبد گرفتند، می گویند نیازی به تعبد ندارد، وقتی خودش قاعده ید جاری نمی شود دیگر نیازی به تعبد استصحابی نیست، ما حرفمان این است که این تعبد نیست، استصحاب عقلائی است یعنی ما حل قصه را از راه دیگری کردیم، این مطلبی که فرمود عرفی است درست است، عرف استصحاب می کند، نکته اش همان استصحاب است چون سابقا ملک بود عنوان داشت همان عنوان را می بینند، یا فرض کنید عدم ملک، حالا عنوان نمی خواهد، سابقا ملک ایشان نبود قطعا، الان هم نیست، پس اشکال یعنی در حقیقت اختلاف اولاً بین آقاضیا و نائینی چون نائینی دارد لا یعلم حالها، این هم دارد، با این که در تقدیر است، ممکن است در درس توضیحات دیگری گفته باشند، حالا آقاضیا اشکال کرده روی عنوان برده که نائینی گفته عنوان، نه انصافش که عبارات نائینی خیلی صریح نیست، همان لا

.....

یعلم هم کافی است اما معلوم الحدوثی هم که آقاضیا فرمودند آن هم درست است، استصحاب هم جاری نمی شود، قاعده ید هم جاری نمی شود درست است لکن توضیح ما این بود که استصحاب یک امر، اصلا ما از باب تعبد قبول نکردیم، امر عرفیث است و این همیشه ارتکازی است، چیزی نیست که لفظی باشد، وقتی که دید این شخص دستش در این جا عدوانی بود هنوز آن حالت را می بیند استمرارا، آن عدوانیش که یقینی بود، حالا دارد تصرف می کند، می گوید این تا دیروز پریروز عدوانی بود، این تصرف آن کاشف از چیزی نیست پس بنابراین این مطالب را اگر بخواهیم به هم بریزیم عمده مطالب تقریبا مطلب یکی است، فقط نکته های فنیش این است که چون مرحوم نائینی این را اماره گرفت مبتلا به این شدند که چرا اصل عملی بر اماره مقدم است؟ لذا از این راه هایی که ملاحظه فرمودید رفتند، مرحوم آقاضیا را هم نفهمیدیم آخرش، این عبارت ایشان که صحیح نیست که ید اماره است یا اصل است، ایشان هم از راه فهم عرفی، و عرض کردیم مرحوم آقاضیا به آن تفتن اصولی خودشان به یک نکته ای پی بردند که اگر این را می شکافتند و جلو می رفتن این خیلی برایشان کارگشا بود و آن این که گاهگاهی در عده ای از موارد به خاطر تشریع یک موضوعی خارج می شود نه به دلالت لفظی که لفظش را نگاه بکنیم تخصیصا خارج شده، حکومتا خارج شده یا ورودا، این اقسام سه گانه این به لحاظ لفظی است، اقاضیا می خواهد بگوید عرف، ما آمدیم این عرف را باز کردیم عرف استصحاب می بیند، چرا ایشان استصحاب فرمودند؟ چون ایشان استصحاب را تعبد می داند، می گوید شارع احتیاج به تعبد ندارد، وقتی جای عرف هست دیگه نکته ای تعبد ندارد، روشن شد؟ پس معلوم شد که تقریبا مطلب یکی است مشکلاتی که پیدا شده از این جاست:

۱. آیا ید اماره است یا اصل است؟ مرحوم نائینی با مشکل برخورد کردند چون اماره گرفت، روی تصور ما اصل محرز است که

دیگر مشکل ندارد، تقدم بعضی از اصول محرز بر بعضی هیچ مشکل ندارد که می آید، شرحش هم می آید.

۲. آیا استصحاب را با تعبد اثبات بکنیم یا استصحاب را با سیره عقلائی، این ها هر دو بزرگوار وفاقا للشیخ و من تاخر عنه و

تقریبا وفاقا للوحید و من تاخر عنه، استصحاب را از باب تعبد گرفتند، ما استصحاب را از باب فهم عقلائی است یعنی سیره

عقلا و ارتکاز عقلانی و توضیح دادیم که حقیقت استصحاب توسعه الیقین بقائا است، آن را دارد می بیند یعنی هنوز می بیند

این دست، دست عدوانی است، تا دو هفته قبل عدوانی بود حالا هم عدوانی است، این طبیعت انسان این جور است، از این رویتش دست بر نمی دارد تا یقین پیدا نکند عدوانی از بین رفته، پس تصرف آن تاثیرگذار نیست، تاثیر نمی تواند بکند، این تفسیر ماست.

این یک امر جاری پیش عقلاست، احتیاج به تعبد هم ندارد، خیلی هم واضح است به نظر ما یعنی هیچ ابهامی هم ندارد و نکته نهایی این که اگر فرض کردیم استصحاب بجهة من الجهات جاری نشد ظاهرا قاعده ید مانعی ندارد مگر مراد آقاضیا یعنی بنابراین اشکالی که به آقاضیا وارد می شود اگر فرض کردیم استصحاب بجهة من الجهات جاری نشد، ظاهر کلمات آقاضیا باید این باشد که این قاعده ید جاری نمی شود، ظاهرا جاری می شود مثلا چون البته مرحوم نائینی قائل است، مرحوم آقاضیا قائل نیست، مرحوم نائینی شک در مقتضی را حجت نمی داند، ما هم همین حرف را می گوئیم مثلا اگر می دانستیم که این شخص این را غصب کرده، لکن نمی دانیم غصبش تا یک هفته بوده، ده روز بوده چون می دانیم دارد یک مدتی در مال شخصی تصرف می کند لکن آن شخص گفته من تا پنج روز اجازه نمی دهم، بعد اشکال ندارد تصرف بکند، مثلا عنوان غصب نیست، یا مثلا می دانیم که دولت این را تملیک کرده به شخصی لکن نمی دانیم تملیک کرده مطلقا، اصلا واضح نیست یا تملیک کرده شش ماهه؟ که بعد از شش ماه به دولت برگردد، الان هم شش ماه گذشته مثلا ده ماه است، این دارد الان تصرف می کند، این استصحاب به نظر ما مشکل دارد چون شک در مقتضی است، این جا بعید نیست قاعده ید اماره ملکیت باشد، این را نه مرحوم آقاضیا دارد نه مرحوم نائینی، البته نائینی خوب بود روی مبنای خودشان این مطلب را می نوشتند.

مطلب چهارمی که در کلمات مرحوم آقاضیا آمده استصحاب عدم ملک گفته نکته ای ندارد مگر استصحاب غصب یا امانی بودن به خاطر آثارش مثل ضمان و عدم ضمان. به نظر ما تفکیک بین این دو تا مشکل است، این ها چون تعبد می گیرند تعبد به لحاظ اثر حساب می کنند، ما چون تعبد نمی گیریم ارتکاز عقلائی است ظاهرا یکی می بیند، دو تا نمی بیند یعنی اگر یک هفته قبل غصب بود

یعنی ملک نبود، الانش هم همان را می بیند، نه این که به لحاظ عدم ملک نگاه نمی کند، به لحاظ غصب آقاضیا فرمود، این هم به

نظر ما در کلمات محقق عراقی روشن نیست. این هم راجع به این بحث، بقیه بحث ها

پس روشن شد نکته اساسی آن نکته ای است که ما اسمش را روح ورود گذاشتیم یعنی به مجرد استصحاب جاری نمی شود، البته

ممکن است این آقایان بگویند که نه در این جا به خاطر و لعله لغیره با دلیل استصحاب می گوئیم لغیره، این حکومت می شود، اگر

دلیل لفظی را در نظر گرفتند می شود حکومت، اگر تشریع را در نظر گرفتند می شود روح حکومت، انصافا این طوری است. من فکر

می کنم مرحوم آقاضیا تنبه پیدا کردند و ای کاش این تنبه را توسعه می دادند در موارد دیگر، پس خلاصه بحثی که در این جا شد

قاعده ید جز اصول است و استصحاب اگر جاری بشود به همان ارتکاز عقلائی ای که هست، این جلوی قاعده ید را می گیرد. حالا یا

این نکته ای که ما گفتیم که خود استصحاب ذاتا جلویش را بگیرد یا به این نکته ای که ممکن است از طرف آقایان گفته بشود و لعله

لغیره، این لعله لغیره الان ممکن است این فقط ید دارد، مال او نباشد، این با آن رویتی که من دارم تا یک هفته قبل ملک دیگری بود

این دیگر جای این نیست، این جا قطعاً لغیره است لکن قطعاً بالتعبد، به استصحاب، به ارتکاز عقلائی یا به استصحاب به تعبیر مرحوم

نائینی، قطعاً لغیره لکن تنزیلاً، قطع تنزیلی نه قطع واقعی،

پرسش: آقا ضیا قطع را معلوم الحدوث گفته بود، اگر استصحاب جاری بشود

آیت الله مددی: خب معلوم الحدوث استصحاب جاری می شود ذاتا یعنی به عرف.

پرسش: اگر که گفتیم اگر هم جاری نشود ایشان می گوید به جای قاعده ید نیست، اگر جاری نشود این معلوم الحدوث نیست که

جای قاعده ید نباشد

آیت الله مددی: نه ایشان می خواهد بگوید که، شاید حالا نظرش به امارتش بوده، ایشان می خواهد بگوید چون عنوان معلوم

الحدوث با معلوم الحدوث اصلاً به قاعده ید رجوع نمی کنند. اصلاً خود قاعده ید در آن خوابیده عنوان این که معلوم الحدوث نباشد،

اگر معلوم الحدوث باشد تشریع قاعده ید نمی آید، من عرض کردم عبارت ایشان ابهام دارد، آن طور که آقای بجنوردی نقل کردند

ارجاع به عرف و سیره گرفتند، این سیره درست است اگر مراد این باشد، این سیره درست است لکن این معنایش این است که چون استصحاب امر عقلائی است نه این که تعبد استصحابی را بخواهیم و درست هم هست مطلب ایشان لذا هم نائینی گفت اگر وقتی اختلاف شد یک کسی ورقه اجاره در آورد که من پارسال به ایشان اجاره دادم، ایشان می گوید نه من خریدمش، امسال دو ماه این جا را خریدم، قاعده ید جاری نمی کند، خب راست می گوید، منتهی همان نکته عرفی است که من عرض کردم

پرسش: واسطه (مبهم ۱۴:۴۰) هم باشد همین طور است؟

آیت الله مددی: نه آن جا دیگر استصحاب مشکل ندارد.

آن وقت اگر تعبد به استصحاب را قبول کردیم تعبد حرف نائینی است ولی چون مشکل دانستیم نه

و منها قاعدة الفراغ و التجاوز

این قاعده فراغ و تجاوز را که ایشان در این جا متعرض شدند قاعده فراغ و تجاوز هم مثل قاعده ید قطعاً در شبهات موضوعیه است، اصلاً احتمال در شبهات حکمیه را ما نداریم، علی ای حال اصطلاحاً بهش قاعده فراغ و تجاوز می گویند، گاهی هم اصالة الصحة فی فعل النفس می گویند، چون اصطلاحاً دو تا اصالة الصحة دارند، یکی اصالة الصحة فی فعل الغير، ایشان از صفحه ۶۱۸ متعرض شدند، تصادفاً مرحوم آقای نائینی و بعد هم آقا ضیا نسبت به قاعده فراغ و تجاوز خیلی طولانی صحبت کردند، چکار هم بکنیم از اصول هم خارج است یعنی از مباحث اصولی هم خارج است، بله علی ای حال تا صفحه ۶۵۳ یعنی تقریباً از ۴۰ صفحه چیزی کمتر، از ۶۱۸ تا ۶۵۳، ایشان راجع به این مطلب ۳۵ صفحه صحبت کردند، نمی دانیم بخوانیم یا نخوانیم چون بحث اصولی نیست، قواعد فقهیش را هم خودشان فرمودند و إنما الکلام يقع فی مباحث فقهية، خود مرحوم آقای نائینی، مباحث فقهی است و مباحث اصولی نیست، بحث تعارض داریم، خیلی مشکلات داریم، مشکلات فراوانی داریم، نمی دانیم چکار بکنیم، می خواهیم خودمان را سرگرم این قاعده بکنیم، مگر تند تند بخوانیم، می شود که تند تند خواند، می شود تند تند خواند خلاصه مطالب را.

البته قاعده فراغ و تجاوز تاثیرگذار در زندگی عملی ما هست، در عبادات و این ها خب تاثیرگذار هست، به هر حال این اصطلاحا بعضی ها به این قاعده اصالة الصحة می گویند، آن وقت اصالة الصحة را دو جور می کنند، اصالة الصحة فی فعل النفس و اصالة الصحة فی فعل الغير، مرحوم آقای نائینی اصالة الصحة فی فعل الغير یا به تعبیر ایشان فی عمل الغير را صفحه ۶۵۳ آوردند، این جا هم بهش اشاره ای کردند، ان شا الله عرض می کنیم این ها اصالة الصحة فی فعل الغير را اصل محرز قرار دادند، ان شا الله عرض می کنیم انصافا مجموعه ادله ای که اقامه شده اصالة الصحة فی فعل الغير به معنای محرز ثابت نشده، فی فعل النفس اصل محرز است اما فی فعل الغير نه، آن وقت فی فعل النفس را عاداتا دو تا کردند: یا در اثنای عمل شک می کند در وجود و عدم شیء سابق، اسم این قاعده تجاوز است یا بعد العمل شک می کند در صحت موجود، اسم این قاعده فراغ است، یعنی بعبارة اخرى یا شک در وجود جزء است، این قاعده تجاوز است یا شک در صحت موجود است این قاعده فراغ است، اصطلاحی که گذاشتند این است. فرق گذاشتند بین قاعده فراغ و تجاوز و چون مرحوم نائینی، البته این جا ایشان اجمالا فرمودند این مطلب را، بعد یک بحثی دارند که می خواهند استفاده تعمیم بکنند یک تعبیری دارند که فوارق بین قاعده فراغ و تجاوز آن جا روشن می شود، این جا اجمالا فرمودند، به هر حال گاهی از این تعبیر می کنند به قاعده اصالة الصحة فی عمل النفس، فی فعل النفس و آن این که اگر انسان شک کرد بعد از فراغ از عمل که طبیعتا شکش در صحت است، می داند نماز را خوانده یا صحیح است یا نه آن جا قاعده فراغ است اما در رکوع شک دارد سجود را انجام داده یا نه، آن جا شکش در وجود است، این محل قاعده تجاوز است، مرحوم نائینی یک مقداری متعرض این فرق در این جا شده اند، در همین کذا و در اول بحث هم مثل بقیه آقایان متعرض این شدند که آیا قاعده فراغ و تجاوز جز امارات است یا جز اصول است، یعنی جهت کشف را، ایشان یک تقریبی دارند خلاصه تقریبش این است که فإن الغالب عند تعلق الارادة بالفعل المركب من الاجزاء هو الجری علی وفق الارادة و الاتیان بكل جزء فی المحل المضروب له، می گوید چون متعارف است که اگر انسان فعل ارادی انجام می دهد و یک عملی را انجام می دهد که دارای اجزاست ظاهرش این است که این اجزا را انجام بدهد، این خودش غلبه دارد، این غلبه کاشفیت دارد، اگر کاشف شد شارع که آمد او را معتبر کرد تتمیم کشف می شود چون اماره پیش نائینی از باب تتمیم کشف

.....

است، اگر غالبا این طور است، من نشستم یک نامه بنویسم و می دانم نامه باید ده سطر بنویسد عاداتا حواسم جمع است و آن را انجام می دهم و لذا یک غلبه دارد و یک کاشفیت دارد، از این کاشفیتش را شارع تتمیم می کند و اماره می شود، بعد ایشان می گوید که این طبیعی انسان است که این جور است و لذا ایشان هم، بعد دیگر شرحی دارند آقایان مراجعه بکنند احتیاج نیست که من توضیح بدهم، روایت ساده احتیاج به توضیح نیست و عمده اش هم این است که در روایتی که آمده روایت نسبتا معروف، البته یک روایت است در کل روایاتی که در باب قاعده فراغ و تجاوز است همین یک روایتش این طوری است، و حین يتوضا اذکر منه حین یشک، معروف به روایت اذکر است، همین یکی است، وقتی که وضو می گیرد حواسش جمع تر که از بعد از وضو که شک می کند، فتكون القاعدة، البته این روایت اذکر این مال بعد الفراغ است چون إن شا الله عرض خواهیم کرد در باب وضو قاعده تجاوز جاری نمی شود، در باب وضو و غسل قاعده تجاوز جاری نمی شود مثلا دست چپش را می شورد شک می کند که صورت را شسته یا نه باید برگردد و از اول صورت را بشورد. مثل رکوع نیست، مثل شک در رکوع نیست که آن جا یمضی فی صلاته، این جا باید برگردد و دو مرتبه بشوید، لذا قاعده تجاوز در وضو جاری نمی شود، در نماز جاری می شود، آن وقت نکته اشکال کجاست؟ در غیر وضو و نماز، مرحوم نائینی می فرمایند جاری نمی شود، آقای خوئی می فرمایند جاری می شود، این هم یکی از اختلافات است، این حقیر صاحب تقصیر هم فعلا تا الی الان بنایم بر این است که جاری نمی شود وفاقا للنائینی، در غیر نماز مثل حج و این ها هم جاری نمی شود قاعده فراغ

علی ای حال در مورد قاعده فراغ یواش یواش بحث ها خودش را جلوه می دهد، بحث اول آیا قاعده فراغ و تجاوز یا مثلا قاعده فراغی که اول ذکر کردیم جز امارات است یا جز اصول است؟ اگر یک جهت کشف در آن دیدیم و شارع تتمیم جهت کشف شد اماره است، اگر جهت کشفش دیده نشد می شود اصول؛ این هم خلاصه کلام. البته آقای خوئی هم به همین تمسک کردند، اولاً آقای خوئی عقلائی می دانند، قاعده فراغ را عقلائی می دانند. ثانيا مرحوم آقای خوئی به این روایت و حین يتوضا اذکر منه، می گویند این روایت اذکریت هم گفته است، لذا آقای خوئی خلافا للمشهور است که یکی از نقاط بسیار مهم، اگر شما فروع عروه را نگاه بکنید

ایشان زیاد حاشیه دارند، در همه مواردی که قاعده فراغ در عروه آمده آقای خوئی می فرمایند بشرط الالتفات، بحث مهمی که بعد خواهد آمد اگر حین نماز ملتفت نبود مثل همان که این ور آن ور رفت و بعد از نماز شک کرد می فرمایند که قاعده فراغ جاری نمی شود چون قاعده فراغ را ایشان یک اماره عقلائی می دانند و اماره عقلائی در حین التفات با التفات است، مخصوصا در روایت هم دارد که حین يتوضا اذکر پس باید اذکر باشد لکن مشهور بین فقها و نظر این حقییر هم همین است که روایات قاعده فراغ اطلاق دارد، التفات و عدم التفات فرق نمی کند، چه می خواهد ملتفت باشد یا؛ این زیاد هست در عروه اگر دیدید آقای خوئی تعلیقه زدند مع الالتفات، آن نکته اش این جاست.

پرسش: اذکر را آن وقت چطور توجیه می کنید؟

آیت الله مددی: مشهور گفتند حکمت است، علت نیست.

علی ای حال کیف ما کان به قول ما بالاخره علما هر حرفی می زنند یک چیزی می گویند، یک راه فراری دارند، همچنین نیست که دست بسته بمانند و فارغ بین حکمت و علت را هم سابقا عرض کردیم، انصافا ضابطه روشنی نمی شود داد و بناست که به موارد باشد لکن چون دفعه عرض کردم بد نیست، حالا یک ضابطه ای است که مرحوم نائینی دارند، به نظرم آقای خوئی نقل نکردند، تا حالا من هم در درس آقای خوئی از ایشان ندیدم و هم در نوشته های آقای خوئی هم ندیدم لکن از آقای بجنوردی شنیدم به نظرم در کتاب قواعد فقهیه شان بعضی جاها دارند در بعضی از موارد، به هر حال من حضورا از مرحوم آقای بجنوردی شنیدم از قول مرحوم نائینی.

پرسش: استاد تعبیری که فرمودید به صورت طبیعی و غالبی در حین وضو اذکر است آن نوع ورود ربطی به حکمت و علت دارد؟

آیت الله مددی: بله دارد، اجازه بدهید این نکته را بگویم، چون اگر بخواهیم یکی یکی به مباحث پردازیم سریع پیش نمی رویم. اجازه بدهید.

مرحوم آقای بجنوردی از قول مرحوم نائینی نقل می فرمودند که اگر چیزی فرض کنید به عنوان فإن یا لأن یا مثل این تعبیر اگر آمد دوران امر شد بین حکمت و علت، اگر آن عنوان را برداریم و موضوع حکم قرار بدهیم و درست باشد علت می شود، اگر نتوانیم موضوع حکم قرار بدهیم حکمت می شود، این فرق این دو تا این است مثلا اگر گفت لا تشرب الخمر فإنه مسکر، این فإنه مسکر را برداریم جای موضوع بگذاریم، لا تشرب المسکر، درست می شود، لا تشرب الخمر فإنه یا لأنه مسکر، اگر این را برداریم این جوری بگوییم که لا تشرب المسکر، این درست است، لا تشرب المسکر درست است، اگر شد همان علت بشود یعنی موضوع بشود این علت است، حرف بدی نیست، نائینی رحمه الله تنبها، اصلا اصولا درس های بزرگان همیشه نکات لطیف دارد، حالا غیر از آن سیر علمیش. این علت می شود اما اگر نتوانستیم آن را موضوع قرار بدهیم حکمت می شود مثل این که تعتد المرأة؛ لئلا تختلط المياه، این اختلاط میاه را نمی توانیم موضوع قرار بدهیم، لا تلخط المياه مثلا! چون نمی شود موضوع قرار داد حکمت می شود پس این نکته روشن شد؟ اگر موضوع شد، چون ممکن است در غیر این درس ها پیدا نشود چون من تا حالا از آقای خوئی هم نشنیدم، منحصر از آقای بجنوردی از مرحوم نائینی، اگر شد که موضوع قرار بدهیم علت می شود مثل لا تشرب الخمر فإنه مسکر، چون می شود گفت لا تشرب المسکر، اگر نشود که موضوع قرار بدهیم حکمت می شود، آن وقت این هو حین يتوضا اذکر بعد الوضو، خیلی بعید است، انصافا با این تعبیر نائینی به حکمت بیشتر می خورد، با این فرمول و جدولی که مرحوم نائینی آوردند انصافا، حالا عرض می کنیم چون فعلا وارد بحث می شویم، چون روایت را نخواندیم وارد بحث اجمالی می شویم.

لذا این را خوب دقت بکنید که این بحث که آیا قاعده فراغ و تجاوز جز امارات یا جز اصول است مرحوم نائینی ظاهر عبارتش این جا این است که اماره است، آقای خوئی هم قائل به اماریت است، نکته اماریت هم این است که عند العقلا خودش کاشفیت دارد، با تعبد شرعی متمم کشف، این هم نکته اماریت، آن وقت این اگر آمد دلیل تقدم قاعده فراغ و تجاوز بر استصحاب هم روشن شد چون شما اگر شک در رکوع کردید می توانید اصالة عدم رکوع جاری بکنید، اشکال این است، شما در سجده شک در رکوع کردید، قاعده فراغ می گوید بلی قد رکعت، از آن ور هم استصحاب عدم رکوع است چون شما در حال قیام رکوع نداشتید، وقتی که حمد و قل هو

.....

الله احد می خواندید رکوع نمی کنید، استصحاب عدم رکوع می شود، چرا شما استصحاب عدم رکوع نمی کنید حکم به رکوع می کنید؟ به قاعده تجاوز، بنا بر مبنای نائینی روشن شد، می گوید قاعده تجاوز اماره است و اماره هم بر اصول مقدم است، تمام شد، کحکومة الامارات و تكون القاعدة حاکمة على استصحاب عدم وقوع الفعل المشکوک فيه، یعنی استصحاب عدم رکوع. کحکومة سائر الامارات الاخر عليه یعنی بر استصحاب، نکته فنی روشن شد؟ پس نکته فنی در این جا این است که مرحوم نائینی، البته آقای خوئی که بنایشان به این است اما من الان در حواشی نائینی یاد می آید قید التفات را بیاورند، الان در ذهنم نیست، با این که زیاد دیدم حواشی مرحوم نائینی را بر عروه، الان در ذهنم نیست، یاد می آید در آن حواشی آقای خوئی منفرد بود، البته شاید یک نفر دیگر مثلا با ایشان اگر موافق بود، غالبا آقای خوئی تنها بود، یاد می آید نائینی هم قید التفات را آورده باشد، علی ای حال ظاهر این عبارت اماره بودن است، آقاضیا هم به ایشان اشکال می کند و انصافا اشکال آقاضیا هم وارد است، ما هم اصول می دانیم جز امارات نمی دانیم، آقاضیا می فرماید علی تقدیر هذه الغلبة، اگر قبول کردیم که غالب در مردم این است که وقتی یک عملی را انجام می دهند درست انجام می دهند، ظهور اخباره، اخبار قاعده فراغ، حالا این اخباره یعنی قاعده فراغ و تجاوز، باز هم ضمیر مذکر و مونث های ایشان!

ظهور اخباره المأخوذ فی موضوعها الشک، یک بار مذکر آورد و یک بار هم مونث، المأخوذ فی موضوعها الشک، اگر شک آمد تا در موضوع شک آمد اصل است، طبق آن قاعده آن فرمول را هم گفتیم، تا گفت شککت معلوم می شود جهل گرفته، این با قاعده نمی سازد، اخبار قطعا با اماره بودن نمی سازد، آقاضیا راست می گوید، انصافا وارد است

فظهر اخباره المأخوذ فی موضوعها الشک ینادی بالغاء جهة کشفه

یعنی بر فرض هم غلبه، فرض کنید مثلا هفتاد درصد، شصت درصد، کاشفیت دارد، شارع این کشف را نگاه نکرده، خوب دقت کردید؟ خیلی نکته لطیفی است، وقتی شارع نکته کشف را نگاه نکرد تتمیم کشف نمی شود، اماره نمی شود، چون اماره تتمیم کشف است، اگر شارع جهت کشف را الغا کرد، شک فرض جهل کرده دیگر نوبت این نیست که آن جز امارات قرار بدهیم

وما فی بعض الاخبار - من التعلیل بالأذکریة - همان که گفتیم، خود نائینی هم گفت

محمول علی بیان حکمة الجعل

الان توضیح دادیم که حکمت است و علت نیست، انصافا که این جا که به حکمت خیلی شبهه است، به تقریب ذهن است، مضافا به این که تنها همین یک روایت است در کل اخبار باب فراغ و تجاوز فقط همین یک روایت است. خیلی لسانش هم لسان این نیست، این تعبیر اذکریت حواش جمع تر است، اصلا تعبیر کاشفیت نیست یعنی وقتی که عملی را می بیند، این یک صفحه را می بیند در حین صفحه نوشتن حواش بیشتر جمع است تا بعد و انصافا هم نکته ای ندارد که ما این را به عنوان علت بگیریم

لا انه موضوع الجعل

انه به نظرم غلط است، لا ان موضوع الجعل تتمیم کشفه؛ تتمیم کشف نیست، اذکریتش را بیاید ذکر مطلق قرار بدهد نیست

بقرینة الاخبار الاخر الظاهرة فی کونها فی مقام التعبد بوجود المشکوک فی ظرف الشک - كما لا یخفی

حق با مرحوم آقاضیا است، ما هم عقیده مان همین است، از قدیم هم همین جور بود.

روایاتی که ما داریم به استثنای این روایتی که به حکمت شبهه است روایات از توش در نمی آید این جنبه غلبه، حالا بر فرض هم غلبه عقلانی، به قول ایشان تازه این غلبه هم ثابت بشود، غلبه ممکن است شصت درصد هفتاد درصد باشد و به افراد هم مختلف است، یک ضابطه کلی ندارد، یک غلبه قوی نیست.

بعد مرحوم آقای نائینی یک بحث دیگر دارد که مع أنه لو سلم کونها من الأصول العملية أمکن أن یقال:، با این که اصل است بر استصحاب حاکم است، نکته چیست؟ نکته اساسی این است

پرسش: این حرف آقاضیا است یا نائینی؟

آیت الله مددی: نائینی است

پرسش: مرحوم نائینی که به اماره قائلند

آیت الله مددی: گفت علی تقدیر سلم کونها من الاصول

لو سلم باز هم اخبار قاعده تجاوز مقدم است، نکته فنی را من سابقا هم توضیح دادم که نکته فنی این است که کل ما مضی فشککت فیه فشکک لیس بشیء، تعبیر این است، این یک دلیل است، شکک لیس بشیء، یک تعبیر لا تنقض الیقین بالشک، این ها چون استصحاب را از تعبد گرفتند، نسبت این دو دلیل چیست؟ این ها حرفشان این است که سابقین نسبت این دو دلیل را تخصیص می گرفتند فشکک لیس بشیء یعنی استصحاب لا تنقض الیقین بالشک إلا این که مضی من العمل، تخصیص، مثلا اگر شک کردید رکوع انجام دادید اصل عدم انجام رکوع است مگر این که در سجده واقع شده باشید، از عمل رد شدی. مرحوم نائینی می فرماید لسان، لسان حکومت است، شیخ هم همین جور ظاهر می شود، چرا لسان، لسان حکومت است؟ واضح شد، این می گوید لا تنقض الیقین بالشک، کلمه شک آمد، آن می گوید شکک لیس بشیء، خب این دارد تفسیر می کند، می گوید تو شک نداری، اگر شک نداشته باشی جای لا تنقض الیقین بالشک نیست، وقتی می گوید شک نداری تعبد می کند شک ندارد و لذا خوب دقت بکنید، حالا شاید هم عبارت، من چون عبارت کفایه را در این جا ندیدم، این جا هم شاید قالب ورود باشد. آن وقت نکته این است که اگر به مجرد تعبد خارج شد این ورود است، اگر اضافه بر تعبد تصرفی کرد حکومت است، این جا تصرفش این است: شکک لیس بشیء، این تا گفت شکک لیس بشیء تصرف کرد، تنزیل کرد پس این حکومت می شود یعنی علی تقدیری که قبول بکنیم این طوری که إن کان أن یکون احد التنزیلین فی الاصول التنزیلیة، یعنی اصول محرزه، تعبیر ما یکی است

رافعا لموضوع التنزیل الآخر

ایشان می گوید عبارت شیخ این است ولكن لم یبین وجهه، لكن شیخ نکته اش را نفرموده، به نظر من نکته اش واضح بوده که نفرمود.

ولعل الوجه فی ذلک هو أن موضوع الاستصحاب إنما هو الشک فی بقاء الحالة السابقة، وهو إنما یکون مسببا عن الشک فی حدوث ما یوجب رفع الحالة السابقة

این مسبب از آن است

و مثل قاعدة اليد - بناء على كونها من الأصول العملية - وأصالة الصحة في عمل الغير

به نظر ما اصالة الصحة في عمل الغير اصل تنزیلی نیست، اصل غیر تنزیلی است، ایشان تنزیلی می دانند یعنی به عبارت دیگر شما اگر عملی دیدید از غیر صادر شد حمل بر صحیح می کنید به معنای این که ایشان گناه نکرده اما نه این که این عمل صحیح است، این دو تا با همدیگر فرق می کند، این ها می خواهند بگویند این معنایش این است که آن عمل صحیح است مثل قاعده فراغ، ما این شا الله عرض خواهیم کرد دلیلی بر این مطلب اقامه نشده، مثلاً نماز خواند، قرائتش هم خرابی داشت این معنایش این نیست که نمازش صحیح است، این مهمش این است که ایشان خلاف نکرده، شاید قدرتش همین است، تمکنش همین است، روشن شد؟ من از اول بگویم چون ممکن است چهار پنج روز دیگر برسیم به اصالة الصحة في عمل الغير، از الان نوحه اش را بخوانیم، روضه هایش را از الان بخوانیم، ان شا الله عرض خواهیم کرد اصالة الصحة في فعل الغير قدر متیقنش این است که ایشان مرتکب گناه نشده است، مخالفت نکرده اما این که این نماز درست است این را در نمی آوریم از اصالة الصحة في عمل الغير، این دو تا مطلب است اما از اصالة الصحة في فعل النفس در می آوریم فعل درست است، خوب دقت بکنید! من اگر نماز خواندم شک کردم فلان کار در نماز طرح شده یا فلان این نماز صحیح است، این جا حکم به صحت نماز است لذا اصالة الصحة في فعل النفس پیش ما جز اصول محرز است اما اصالة الصحة في عمل الغير جز اصول محرز نیست، فقط می گوید این گناه نکرده، این مرتکب اشتباه، حتی خطا را هم نفی نمی کند، تعمداً مخالفت نکرده، شاید قدرتش همین بوده که این قرائت غلط بخواند، بیش از این تمکن ندارد، نمی گوید قرائت درست است، فرق روشن شد؟ نمی گوید نماز درست نیست، می گوید کار خلاف نکرده

پرسش: استاد اصلاً تعبیر اصالة الصحة این جا درست است؟

آیت الله مددی: ایشان دارد فاحمله على الصحيح، به این معنا، و لذا مشکل دارد، صحت به این معنا یعنی گناه نکرده، تخلف نکرده، تعمد در مخالفت نداشته.

پرسش: با همین بیان نمی توانیم در بحث فعل الغیر قاعده فراغ را از اصالة الصحة جدا بکنیم؟

آیت الله مددی: چرا دیگر، فراغ در فعل نفس است.

چون مرحوم نائینی اصالة الصحة فی عمل الغیر را آورده من به این جهتش گفتم چون بعد از ۳۵ صفحه آن جا وارد می شود ولی ما

هنوز وارد نشدیم، من از اول آن روضه اش را بخوانم که بعد برای روضه اصلی آماده بشویم.

و قاعدة الفراغ و التجاوز، این هم درست است.

پس آن چه که مرحوم نائینی آوردند به نظر ما قاعده ید و قاعده فراغ و قاعده تجاوز هر سه جز اصول محرزه اند، استصحاب جز

اصول محرز

إنما يكون مؤداها حدوث ما يوجب رفع الحالة السابقة، مودایش این است

فتكون رافعة لموضوع الاستصحاب»، دیگر حالا یا خود نائینی یا مقرر فرمودند، یک فتاملی فرمودند انصافاً این تقریر خیلی ضعیف

است، آقاضیا هم به ایشان اشکال می کند، آقاضیا هم را گفتم که گاهی سر به سر ایشان می گوید، مرحوم آقاضیا نوشته اقول بالله

علیک، تو را قسم بدهم این حرف درست است؟ این سببیت و مسببیت، یک بالله علیک هم دارد، این هم جز شوخی آقاضیا است،

بقیش فردا إن شا الله

و صَلَّى الله على محمد وآله الطاهرين